
621

رسالۂ اصول مذاهب قوم هنود،
فارسئ کلاسیکی بخط نستعلیق،
بلاصحافت، اندازه ۱۳ سطور فی صفحہ،

کتاب قلمی،

رساله اصول مذهب قوم هنود

621 - MS.

621

رساله در بیان اصول مذاهب قوم هنود بموجب تفصیل دبستان

دفعه اول در اوایل زمان اصل مذهب هنود بر وحدانیت الله تعالی بود قوم هذا بتصور داشتند که همچنانکه ذات پاک الله تعالی نور بخش عالم روحانی است جرم آفتاب نیر ضیا بخش عالم جسمانی است لهذا او را اشاره قدرت الٰهی دانسته بتعظیم و تکریم او را کما ینبغی می پرداختند اما رفته رفته این تعظیم و ادب بنابر افراط بدرجه عبادت

و بندگی

وبیدکی رسید وازان فرقه پدید آمد که نام آنها سیوراست وآنها
آفتاب را پرستش می کنند دفعه دویم قوم هذا بذات مقدس وتعالی
سه قدرت خاص وعظیم دیدند یکی قدرت خالقیت وایجاد وتکوین
دویم قدرت ربوبیت وبقا وتربیت سیوم قدرت اهلاک و
وافنائیت یا ابدال ای تناسخ وچون آنوقت در دنیا هیچ
نوشتخواند ایجاد نشده بود درین صورت برای تفهیم هرکس آن
هر سه قدرت را مجسم ومشکل ساختند چنانچه قدرت خالقیت را بر
برنگ سرخ که نسبت دارد بمهت تت یعنی هیولی که ماده المواد جمیع
مخلوقات است وهر یکی ازان هیولی مخلوق شده ومیشود و
خواهد شد با پنج سر که نسبت دارد به پنج بهوت انما یعنی عناصر خمسه
وآن آکاش وبای وتیج وجل وپرتهی یعنی آسمان وهوا وآتش
وآب وخاک اند مشکل ساختند وآکاش در اصطلاح این قوم
بمعنی جای تهی باشد یعنی خلائی که بر همانڈ او درجوف او قایم اند و

اشراقیه یونانیه آنرا مکان دانند و در اصطلاح انگریزی آنرا سپیس خوانند
و باصطلاح اهل اسلام اورا عرش و فلک الافلاک نامند چرا که او
محدود الجهات است و عقول بشری تا آنجا توان رسید و ما ورای
آن نه خلاست و نه ملا و در آنجا عقل و ادراک مطلقاً گنجایش ندارد و قدر
پرورش را بشکل بشن برنگ نیله که منسوب است برنگ اکاش یعنی آسمانی
متشکل ساختند چرا که در جوف اکاس توسع و گنجایش کرده و میکند
و خواهد کرد و قدرت اهلاک یا ابدال را بشکل مهیش برنگ سفید که
نسبت دارد بکهند کال سفید است و رنگ مها کال یعنی زمان غیر محدود
سیاه است و او را تاریکی دائمی است و غرض از سفیدی کهند کال
آنست که بمعنی عیان و بیان و روشن و صاف است که آنرا میتوان
شمرد بنا بر امتیاز لیل و نهار صبح و شام و هفته و شکل ... یعنی ده و هفته
زاید النور و هفته ناقص النور و فصول سته مجوزه طریقه هنود و سال
و قرن در این زمان و غرض از سیاهی مها کال آنست که لامعلوم است

میتوان

نمیتوان شمرد بنا بر نبودن آفتاب و ماهتاب و ستارگان وغیره در آن زمان
دفعه سیوم برای هر سه شکل سه باهن یعنی سواری مقرر نمودند چنانچه برای
سواری برهما و از یعنی راج هانس تقرر یافته از برای آنکه او سفیدی بیداغ
و صفائی بی عیب دارد و از بس که پاک است که با وصف بودن در آب آب
در و مطلقاً اثر نمیکند همچنین شأن است برهما که با بودن در دنیا ملوث و آلوده
دنیا نمیشود و برای سواری بشن گروڑ برادر کوچک اردن که سارتهی
یعنی ارابه ران اعنی کاری و آن آفتاب است مقرر شده از برای آنکه از بطن
مادر اردن دو بیضه پیدا شده بودند چون یکی از را بحالت خامی شکست از آن
اردن پیدا شد ازینجهت جسم او ناتمام و ناقص الخلقت مانده برای همین
او را پهلبان آفتاب مقرر نمودند و این اشاره بر فلق یعنی سفیده صبح
باشد ناتمام است و آن داخل روز است و نه داخل شب و بیضه دیگر هرگاه
که به پختگی رسید و از آن گروڑ پیدا آمد روشنی کامل و پخته باشد و مقصد
از معنی اردن روشنی ناقص و خام است و مطلب از روشنی کامل

آنست که اشاره است بر صداقت و راستی و نور علم که مقابل است با

کذب و بهتان و تاریکی جهل و برای سواری مهیش برست تا انکه تور

یعنی گاو نر مقرر شده که اشاره است بر دهرم یعنی ایمان و شریعت و عدالت

و آن گاو بخلاف عادت سه شاخ دارد که اشاره است بر سه بید قدیم

یعنی رگ بید و ججر بید و سیام بید و دیگر چهار صفت نیز متعلق با وست

یکی پیشانی او که عبارتست از دهرم یعنی ایمان دویم دنبالش که عبارت

است از شاستر یعنی شریعت قوم هنود سیوم بدن او که اشارت

است از پرمیشر یعنی خالق جهان و جهانیان چهارم دم او که عبارت

است از ادهرم یعنی بی دینی و بی ایمانی و ناصواب و غیره که مقابل است

با پیشانی او که منسوب است بدهرم از انجا که دم بدرجه اخیر از بدن واقع

است لهذا او را با کلجک که دوره اخیر از زمانست و سراسر ادهرم

تشبیه نموده و در چهار پای آن گاو شانزده صفت است از صفات

انسانی چنانچه از پای نخستین چهار صفت اول دهرتی یعنی صبر و قناعت دوم

لیمانی

کهما یعنی حلم و تحمل سیوم دمه یعنی قهر و تنبیه بر نفس اماره چهارم
شانتی یعنی رضا و تسلیم وازیای دویم صفت اول دیا یعنی رحم و مهر
دویم دان یعنی سخاوت و کرم و هبه سیوم سوچی یعنی طهارت و
پاکیزگی چهارم اندری نگره در رنجه داشتن نفس امّاره را و بودن
جود باختیار خود نه گرفتار بودن بدست نفس اماره و هوا و هوس
یعنی
نفسانی وازیای سیوم اول دهی یعنی عقل و امتیاز دویم بدیا یعنی
علم و معرفت الهی سیوم ستیا یعنی راستی و درستی چهارم
اکرده یعنی بلا غیظ و غضب و مراد از وی بی آزاری است وازیای چهارم
صفت اول یکسان و آن دو معنی دارد یکی ایمان دوم شناسائی احوال
دیگر دویم اسکه یعنی اطاعت و فرمان برداری احکام بید و یقین
و اعتقاد داشتن بر آن سیوم برهی یعنی حیا و شرم چهارم سنگره
تیاگ یعنی اجتناب از صحبت اغیار و پرهیز از هوا و حرص نفسانی
خلاصه اشارات این هر سه سواری انکه بیتر گوست دو دهرم یعنی طهارت

وصداقت وشریعت که این هرسه انسان را در دین و دنیا و حیات

و ممات بکار آیند برای سواری برهما و بشن و مهیش مقرر داشتند

تا اینکه باجرای امورات دینی و دنیوی و وجود و حیات و ممات

انسان وغیره تا انقراض زمان از اینها میشده باشد دفعهٔ چهارم تا از زمانیکه

هرسه قدرت مزبوره را بذات پاک واحد الله تعالی بیقین مبدا انستند که

متحد بالذات ومتغایر بالاعتبار است هیچ قضیه واختلافی

درمیان مردم نبود آن زمان را ست جگ میتوان خواند دفعهٔ پنجم هرگاه

که این سه شکل را تشخص علیحده وجداگانه تصور داشتند اشاره

شکت یعنی قدرت هر یک را که عبارت از زن باشد بشکلی متشکل

ساختند چنانچه سرستی را برای برهما و لچهمی را برای بشن و بهوانی را

برای شیو یعنی مهیش اما دران حین مردمان وقت حسب تجویز خود ها

بسه فرقه متفرق شدند چنانچه فرقه معتقد برهما و فرقه معتقد بشن و

فرقه معتقد شیو گشتند دفعهٔ ششم همدران ایام قوم هنود جرم آفتاب را

متشکل

مشکل ساختند به شکل یک جوان امرد سوریا نام برنگ سرخ و سواری او بالای
یک ارابه یعنی رتهه و آن رتهه یک چکر دارد در هفت اسپ و یک بهلبان
که نامش ارون است و رتهه اشاره است از برهمانڈ یعنی کاینات که همیشه
و دور السنین و چکر عبارتست ازراس چکر یعنی منطقة البروج و هفت
اسپ کنایه است بکواکب سبعه سیاره و ارون کنایه است از شفق
صبح که مراد از روشنی خام باشد دفعه هفتم هر یک فرقه میخواست که
معتقد علیه خود را بر دو دیگر تفوق و تفضل دهد چنانچه در ابتدا فرقه اولی برهما را بسبب
قدرت خالقیت درجه الشعور بلا شرکت احدی اصالتاً و استقلالاً سید اد
انهمعنی موجب اختلاجات و بنای قصنیه باشد و نیز فرقه برهما کام
یعنی عشق را جسم داده کا مدیو نام نهادند و شکت عورتی نام تیرا ایجاد
کردند دفعه هشتم شیویان پرستش کا مدیو را منظور نداشته بوجه اتم ش را
بالکل موقوف کردند حتی که مورتش را نیز شکستند دفعه نهم شیویان برای
فهمانیدن مردم را انهمعنی که گنگا عنایت کرده و بخشیده شیو است

یک صورت را ایجاد گفته که دران صفت های پاربت یعنی کوه بر شکل آمیخته‌اند

چنانچه از جٹا یعنی موی مجعد ژولیده دراز رسیده اشاره است که کهکار کوه

که پر از کوهکه پر از گیاه و لٹ وغیره نباتات می باشند بر آمده و چون

قله کوه از بسکه بلند است و ابرها باران کنان نمیتوانند گرد بالک تا بجای

کوه میرسید درینصورت نیلکنته هم میتوان گفت و الوفت شکت مهادیو

زنش پاربتی بود و چون که در دامن کوه مار و فیل و شیر وغیره دد

و دام بسیار می باشند لهذا کمربند مهادیو از مار و پوست فیل است

و لنشست او است بر پوستین شیر درینصورت یک نام او مقرر کردند

گرگی الشر یعنی مالک و صاحب کوه دفعه دهم بعد از ان بشنوان رنگ

پیدایش گنگ را که از جهادیو است منظور داشته میگفتند که گنگ اول

از پای بشن بر آمد و آنرا شیو بر سر خود گرفت برای رسانیدن باهل

دنیا دفعه یازدهم شیو این راگی اعتقاد خود ما درهمه جا جاری مرد ساختند و یک رو یاب یعنی اشاره صورت آفتاب را بشکل کار نگ

مشکل

متشکل گردانیدند با شش چهره که کنایه از فصول سته سال که مجوزه طریقه

هنود بجای فصول اربعه متعارفه است و با بیست و نیزه که اشارت

است از عکسهای خطوط شعاعی آفتاب و چون دیگران پرستش

آفتاب را در عین حالت طلوعش میکردند لهذا این فرقه بالعکس

آنها پرستش آفتاب را در عین حالت غروبش کردند و چون بعد

غروب آفتاب ستارگان بر مثال افواج از پس سپه سالار ظاهر

و نمودار شوند لهذا طاوس را که برنگ آسمانی و ستاره ها در دم

دارد برای سواریش مقرر نمودند و مخاطبش ساختند بخطاب سیناپت

یعنی سپه سالار افواج سماوی که کنایه است از ستارگان بدانکه

کارتکیان پسر مهادیو است و وجه تسمیه اش باین نام آنست که چون

هنگام ظهورش آفتاب در منزل کرتکا بود لهذا او را کارتکیان نامیدند و

شش ستاره را که در منزل مذکور واقع اند بجای شش دایه برا

ی شش چهره اش مصور داشتند دفعه دوازدهم شیوبان برنارک

اسور که بمقام سیلان و جزیره گنگا بود تاخت آورده طریقه خودها را

جاری ساختند و بوجه کارشناسی در انملک رونق و رواج دادند دفعه

سیزدهم بشنواهان و شیویان هر دو فرقه دعوی خالقیت بر معتقد علیه‌های

خود مینمودند دفعه [illegible]هم شیویان برای اختصاص قدرت خالقیت به

بشن شکلی ایجاد کردند که دران از ناف بشن یک کنول پیدا شد و از

میان آن کنول برهما پدید آمد و بموجب حکم برهما تمامی مخلوقات را پیدا

ساخته دفعه پانزدهم شیویان برای انتساب قدرت خالقیت بشیو تجویز

نمودند و دریافتند که چون دو قدرتها است یکی فاعلیت دویم مفعولیت

یکی ذکوریت و یکی انوثیت لهذا اسباب توالد و تناسل مرد و زن را پیدا

کرده شیولنگ را که دران هر دو قدرت مونث و مذکر مجتمع است موضوع

ساخته و مقصد از وضع شیولنگ اینکه عضو ذکوریت اشاره قدرت

خالقیت اوست و عضو انوثیت اشاره هیولی است که با وصف

داشتن مواد خلقت جمیع اشیا و مخلوقات در شکم خود بحیز حرکت

در طبیعت

و بهیولی

و بی صورت و جان بوده است هرگاه قدرت الهی برای خلقت هیچ

شی و نه از اثر کند پیدا شود انگاه وجود و صورت و جان و حس و حرکت

در وی پدید آید دفعهٔ شانزدهم درمیان مردمان مباحثه اینمعنی شد که در

پیدایش دنیا و خالقیت هر شی پرش یعنی مرد پیشتر است یا قدرت

پرکرتی یعنی زن دفعهٔ هفدهم آخر الامر دو فرقه پیدا شدند یکی لنگیان

دیگر شاکتیان اما لنگیان پرستش لنگ را اصالتاً کردند باین تجویز

که قدرت خالقیت مخصوص بمذکر است حاجت امداد از خارج ندارد و

شاکتیان برعکس آنها پرستش یونی یعنی چشمهٔ خلقت نوع انسان را

اصالتاً کردند باین تجویز که قدرت خالقیت مختص بمونث است احتیاج

اعانت و امداد دیگری ندارد دفعهٔ هژدهم دیگر یک فرقه که هر دو قدرت

پرکرتی و پرش یعنی زن و مرد حاکم واحد و متحد محض دانسته در یک

شکل شیو و بهوانی را که نصفش نر و نصفش ماده است هم شکل ساخته

پرستش کردند و نامش پرکوری نهادند یعنی شیو و بهوانی و ناری الیشر

یعنی زن خدا او دفعه نوزدهم شاکتیان پرستش آفتاب بشکل او ست نمودند

واو ست بمعنی آنکه اول از همه مخلوقات باشد دفعه بیستم منجمان در عمل

راجه وجیهه پسر برهما یعنی معتقد برهما ستارکان را تقسیم بر بیست و هشت حصه

حصه مقرر ساختند چنانچه بیست و هشت حصه که آنرا نچهتر گویند مخصوص

برای پیمایش و نشان راه مهتاب است و این حصه را دختران راجه

موصوف میگفتند و این بیست و هشت نچهتر را که عبارتست از بیست و هفت

منزل بحباله ازدواج قمر در آوردند دفعه بیست و یکم اینهمه اختلافات را

موجب قضیه‌ها شده در عمل راجه موصوف قوم پرستاران برهما را باتفاق

بیسوران وغیره فرقه‌ها برای موقوفی پرستش مهادیو و بهوانی کمر ل

تردد و تدبیر بود لیکن برهمنان شیو و شاکتها بالبسیاری از نقد و مال

که آنها را سناسی نام نهاده لشکر شیو مقرر ساخته تاخت آوردند

و فتح عظیم یافتند و اراده راجه مذکور این بود که پوجه مهادیو بهوانی یک

قلم موقوف و مسدود از جهان کرده قوم آنرا بعبارت رنگین تفصیل

مینماید

میمانید که راجه موصوف طرح یک یگ عظیم انداخت که دران تمامی

دیوته‌های اندر غیر از مهادیو و بهوانی دعوت نموده بود بنا براینکه آنها

پیش جمیع دیوتها مخجل و منفعل [شوند] در ینصورت مهادیو از کمال خجالت و

انفعال بغیظ در آمده جته از سر خود بیداخت وازان بربهدر نام دیوی

پیدا شد و بربهدر کنایه است از جماعه سنیاسیان که از فرط تعصب

بدادن جان در باب مذهب خود ها مستعد اند دفعه بست و دوم بیشنوان بعد

شکست خوردن فرقه برهما وغیره با شیویان و شاکتیان آمیختگی نمودند

و باعانت و امداد آنها بر فرقه پرستاران برهما محاربه عظیم ساختند

تا اینکه آن فرقه را مقتول و مردود و پرستش برهما که [بجای] ایشور میکردند

یک قلم موقوف و مسدود ساخته جهت اشاره آمیختگی این دو فرقه

یک شکل را ایجاد کردند که نیمه او بشن و نیمه اش شیو است و نامش

مقرر کردند هری هر یعنی بشن و شیو دفعه بیست سیوم شیویان و شاکتیان

مورت بشن را در پوجه خود ها قبول و منظور داشتند دفعه بست چهارم تا اینوقت

شیویان بر صفحهای تشن جری نزده اند و چون و چرائی در پیش نیاورده

لیکن هنگام هرگاه که خواستند که هر سه قدرت را یکجا کرده شیو اختراع

نمایند اشاره کال زمان را ایجاد کردند چراکه زمان هم منتزعه هر یک یعنی

و هم پرورش کننده هر یک و هم هلاک کننده هر یک است بنا علی هذا

شکل کال را بدین صورت ایجاد کردند برنگ سفید که منتسب است بکهند کال

چنانچه بالا مذکور شد و آن زمان وجود حیات و ممات است تا ترلوچن

یعنی سه چشم که اشاره است با زمنه ثلاثه یعنی ماضی و حال و مستقبل همه بازمنه

پیش او حاضر و موجود است و یک هلال بر پیشانی او اشاره است

از پیدایش زمان یعنی حساب شهور و ماهواری از آن دریافته و

حاصل میشود و یک حمایل مار در گلوی او و دم مار در میان دهان خود

گذاشته اشاره است که بر دوره سال که اتمام و آغاز دیگری بوقوع می

آید و یک مندمال یعنی حمایل کلههای انسان در گردن او اشاره است بدور

سلسله نوع انسانی از آمدن و رفتن و بیکدست او ترشول یعنی نیزه سه

شاخه

تناخچه بود که اشاره است بران که قدرت ثلثه مذکوره همه یکجا در میان
تشول جمع شده بدست کال موجود است و بدست دیگرش یاب بابو
کاجنتر یعنی ساعت ریک بشکل ڈمرو که نام باجه ایست اشاره است به ڈورو
پیمایش ساعات و اوقات چنانچه وقتیکه اشاره از مهاپرلی
یعنی قیامت ایجاد کردند دران آفتاب و ماهتاب وغیره ستارکان
و جز آن هیچ نبود چراکه آنوقت شمس و قمر وغیره کواکب از ثوابت
و سیاره و بروج و منازل هیچ نخواهد بود در این صورت راه پیمایش
زمان مسدود و موقوف خواهد شد و در آنوقت شکت مهاکال یعنی
مهاکالی پامال و نیست و نابود کنند کهند کال را از برای همین دلالت
مهاکالی بر سینه شیو که رنگ سفید دارد و آن اشاره بر کهند کال
است ایستاده یعنی کهند کال پامال شد و باخر رسید و مهاکال
که بجای شکست مهاکالی است رو داد کرد یدا نگاه این هلال و درخشنده مال
وا تر شول هیچ با او نمی باشد پس ساعت ریک او فی الحقیقت دمرو

شد یعنی خالی شد چرا که قاعده کلی است تا که دم ظروف می باشد هیچ
آواز نمیتواند داد و هر گاه که خالی شود آواز دهد و بدست دیگر شد
صور یعنی سنکهه است اشاره میکند از دم آخر خود که همه دنیاها تمام شد
و قدرت و حکومت خودش باخر رسید مها کالی برنگ سیاه اما
هلال و ماه ندارد چرا که شمار سال و ماه در انزمان نیست و نمیتوان یافت
لیکن چون اعتقاد هنود است که دنیا بارها پیدا هم خواهد شد و نیست
هم خواهد شد ازینجهت هنود مالا مها کالی را داده میشود و نیز همگی اسباب
مهیب و لوازمه قتل و هلاک و خونریزی ازانجا که عوام الناس اصل
معنی اشارت را نه فهمیده شکل مها کالی را بدین صورت مهیب و خونریز
و سفاک دیدند تصور داشتند که مها کالی از خوردن خون و به قتل و
هلاک حیوان و انسان بسیار خوشنود و خرسند هستند و ازین صورت
برای خوشنودی مها کالی بل یعنی کشتن حیوانات را تا انسان بر سبیل
قربانی که اهل اسلام کنند مقرر کردند از انوقت پیشوایان از اینها جدا

کنند

گشته متفرق شدند **فقره بیست و پنجم** چون صفت لچهمی داخل مورتهای کامل
گردید دیگر مورت علیحده بموجب تجویز شیوایان و شاکتیان در کار نشد
و چونکه بیشنوان ازانها متفرق شدند مورت لچهمی را تبدیل ساخته کمله
فیل بجای کمله انسان و صفتهای سرستی باو داده نام نهادند گنپت
و گنیش گنپت به فتح کاف و بای هر دو فارسی بمعنی مالک و صاحب
جماعه دیوتها و دیب ائلے که بمعنی مالک دیوتهاست چه گن به فتح کاف
بمعنی دیب ائلے و جماعه دیوتها باشد و پتی به فتح بای فارسی بمعنی صاحب
و مالک مرد است و گنیش نیز همین معنی دارد که مرکب از لفظ گن و لفظ
ایش که مختصر ایشور است و ایشی و ایشری صیغه مونث اوست
و چونکه پوجه او همگی پوجه‌ها را معبودهای آن پوجه میرساند گویا که قاصد
است که خط را بمکتوب الیه رسانیدن کار اوست بنابرین دو سبب
پوجه او مقدم بر پوجه همه دیوتها گردید و دلیل آمیختگی لچهمی با سرستی
در مورت گنیش آنست که او دو زوجه دارد یکی را نام ردی بمعنی دولت

که متعلق است بالجهی و دیگری را نام سدهی یعنی اهل کمال جمیع علوم باشند
که تعلق دارد از سرستی پس مقابل او است بالجهی و سدهی مقابل است
با سرستی و سبب تقرر سواری او بر موش دلیل است بر آنکه قوت دراکه
و ذهن انسان هیچو موش در زیر زمین و کوه وغیره مخفیات خزیده مطلب
و مدعای خود را گرفته بر می آرد و نیز همچنانکه هیچ چیز درمیان تاریکی
در زیر زمین و کوه وغیره مخفیات ازو پوشیده نتواند بود همچنین از
قوت دراکه و ذهن انسان هیچ چیز چه از عالم بالا و چه از عالم پستی
مخفی و مستتر نخواهد بود دیگر صفت عقل موش آنست که او بان
انسان قوت لایموت خود را برای آینده و تا وقتیکه خود ذخیره
نهد و عندالحاجت بکار برد و آنانکه گنیش یعنی این را اصالة بالاستقلال بکنت
بغیری پرستش کردند نام آنها گانپت است دفعه بیست و ششم درمیان شیویان
و بیشنوان ضد و عداوت قلبی پیدا شد چنانکه جنگهای عظیم بوقوع
در آمدند دفعه بیست و هفتم در عمل راجه هرن کشب اسور که دشمن بیشنوان بود

در
قلبی

بیشنوان

بیشنوان بسیار پرزور و زبردست شدند از برای آنکه سردار بیشنوان

پوست سنگهه یعنی اسد پوشیده هرنکشب را کشت در این صورت

بیشنوان او را نرسنگهه نامیدند و پرلاد پسر او را که طریقه عبادت

بشن مسلوک میداشت بر تخت نشاندند و قایم و مقرر ساخت اما

بعد از عمل پرلاده شیومت زور یافت و در همه جا جاری شد و رواج گرفت

چنانچه بیشنوان کم زور شدند دفعه بیست و هشتم بیشنوان در عمل ملی راجه

چکرورتی به عجز و الحاح تمام از راجه مذبور پناه خواستند هر گاه که

فی الجمله قوت گرفتند طریقه خود را چنان جاری ساختند که در همه جا

در تمامی روی زمین رونق و رواج گرفت و خود راجه نیز این طریقه را

قبول نموده اقرار کرد که سرگ و مرت و پاتال یعنی آسمان سرگ

و زمین و تحت الثری که اینها را تربهون گویند همه از آن بشن است

و بشن مالک تربهون است و بعد از گذشتن او در عمل این راجه

که پسر کلان بلی راجه بود بسنشر و بوجه شیو ارمنت سابق

صد چند بیشتر کرد بعده بیشوان سر بر داشته بر بالای راجه تاخت
آورده قدرت او را قریب به تمام رسانیده بعده چهتر پایان بر بیشوان
ظلم و اذیت آغاز نهادند دفعه بیست و نهم بعده پرسرام افواج انبوه
بیشوان در بست و یک محاربه عنقریب همه چهتر پایان به قتل رسانیده
دفعه سی ام بعد مدت مدید آن رامچندر مع افواج بیراکیان که جهت
ابرای بشن مست بر در شمشیر مقرر شده بودند و شیوپان بیراکیان را
بسبب فرقه نو ایجاد از راه طعن و استهزا خیل بوزنگان میگفتند طعن
وغیره ده کس راجه را که تابع و مطیع او نموده بودند قتل نموده بشن
مست را بر بهیهیسن برادر کوچک راون در تمام ملک دکن و لنکا
داده و ... لنکا جاری و مروج ساخت دفعه سی و یکم پاند و دیس
شیوپان در عمل کنس راجه و جراسند همه راجه و غیره بسیار زبردست
و برزور شدند دفعه سی و دوم آخر کار بیشوان تابع و مطیع دو سردار
که نام یکی کشن و نام دیگری بلرام است شدند و بر شیوپان تاخت

آورد

آورده کنس راجه و جراسند همه راجه را کشته بشن مت یعنی طریقه
بشن را جاری و قایم ساختند دفعه سیوم بیشنوان آسمان را
از سر نو تقسیم کرده چند ستارگان را علیحده علیحده جمع و گرد
آوری نموده یک شکل و نام آن مقرر کردند منجمله آن راه آفتاب را
بدوازده برج پیمایش دادند چنانچه رفتار آفتاب از راه آن بروج
موجب حقایق پیدایش گشته و وقوع امورات غریبه او ست
دفعه چهارم بیشنوان شکل کامدیو را مجدداً تیار ساخته گفتند که
کامدیو بار دیگر از بطن رکهمنی زوجه اولی کشن واد مقابله است
آنجمی پیدا شد و پرستش او را جاری و مروج ساختند دفعه پنجم یعنی
بعد مدت مدید بیشنوان بسیار کم زور شده همراه بودهیان
ارباب طریقه بوده که لقب گوتم بیتنی بود آمیختگی داشتند چنانچه
بوده را او تار بشن قرار دادند دفعه ششم اما شنکر دیال زبردست
و زور گردیده بودهیان را قتل و غارت نمود بلقیه السیف را

12

اعزاج الملک کردانیده دفعه سی و هفتم بعده پرکتورا بصورت حکمانیه جسم داده به پرستش نمودند باین اراده که همه قصینه‌ها و اختلافات مذاهب و عبادات از میان مردم مرتفع و مندفع کردد دفعه سی و هشتم بعده راجه‌ها بنا بر وقوع قصینه‌ها فیما بین خودها بطرف مذاهب خود اصلا متوجه نشده هر یکی حسب رای خود طریقه اختیار نمود دفعه سی و نهم در خلال این احوال مسلمانان در آمدند و دین و مذهب خود را جاری و مروج و پوتهی های علم هنود را محو و معدوم مطلق ساختند فقط تمام شد .

621 Ms.



